DOI: https://doi.org/10.22067/JLS.2021.39468

نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۱۰، پاییز ۱۳۹۹
مقالهٔ پژوهشی

ویژگی‌ها و عملکرد فرمانروای آرمانی در اندیشهٔ فارابی و فردوسی

یوسف بینا[1]
عبدالله رادمرد[2]
محمّدجعفر یاحقّی[3]
مهدی نجف‌زاده[4]

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسأله‌ها در بررسی اندیشهٔ سیاسی در متون فلسفی و ادبی این است که چه کسی با چه ویژگی‌هایی و چگونه باید حکومت کند. پاسخ به این پرسش، بخش مهمّی از آثار فلسفی و ادبی قدیم را که در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی مهم‌اند، در بر می‌گیرد. در این مقاله نیز ابتدا به بررسی ویژگی‌ها و عملکرد رئیس اوّل در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی پرداخته‌ایم و سپس ویژگی‌ها و عملکرد شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی را بررسی کرده‌ایم و درنهایت تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو را نشان داده‌ایم. فارابی و فردوسی هر دو با درک بحران‌های سیاسی زمانهٔ خویش، فرمانروایی آرمانی مدّ نظر خود را، یکی به زبان فلسفهٔ سیاسی و دیگری در قالب حماسهٔ ملّی ایران، توصیف کرده‌اند که توصیف‌های آن‌ها در بیشتر موارد مشترک و نشان‌دهندهٔ آرمان شاهی ایرانی در قرن چهارم هجری است.

کلیدواژه‌ها: مدینهٔ فاضله، شاهنامه، فارابی، فردوسی، رئیس اوّل، شاه آرمانی.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد Usefbina@yahoo.com
۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد Radmard@ferdowsi.um.ac.ir
۳. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد Mgyahaghi@yahoo.com
۴. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد M.najafzadeh@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۲۱ شهریور ۱۳۹۹ تاریخ پذیرش: ۲۹ دی ۱۳۹۹

طرح مسأله

فردوسی در ابتدای حماسهٔ ملّی ایران تصریح می‌کند که گردآورندهٔ شاهنامه یعنی «پژوهندهٔ روزگار نخست» بر آن بوده است که «سخن‌های شاهان و گشت جهان» را بداند و دربارهٔ «کیان جهان و نامداران و بزرگان» بپرسد (۶/۱). بخش اعظمی از شاهنامه دربارهٔ «سخن‌های شاهان» است. اگر سراسر شاهنامه را یک کلّ واحد در نظر بگیریم و بخواهیم بدانیم که چه اندیشه‌ای در کانون مرکزی آن قرار دارد، شاید مهم‌ترین پاسخی که بتوان به این پرسش داد، پاسخی در ساحت اندیشهٔ سیاسی است. اینک اگر بخواهیم اندیشهٔ سیاسی شاهنامهٔ فردوسی را در قیاس با اندیشهٔ سیاسی یکی از فیلسوفان ایران بررسی کنیم، نزدیک‌ترین نامی که در تاریخ فکر و فلسفهٔ ایرانی به آن برمی‌خوریم، فارابی است که او را مؤسّس فلسفهٔ اسلامی و تنها فیلسوف سیاسی می‌دانیم که در حوزهٔ اندیشیدن به «مدینهٔ فاضله» در ایران پیشگام است. او در تدوین نظریهٔ خویش از منابعی همچون فلسفهٔ افلاطون و ارسطو، اندیشه‌های اسلامی و شیعی و نیز اندیشهٔ سیاسی ایران باستان بهره برده و در جایی از سخنانش، مقام «برخی پادشاهان ایران باستان» را هم‌شأن «رئیس اوّل مدینهٔ فاضله» دانسته و پس از تبیین ویژگی‌های «رئیس اوّل»، تصریح کرده است که «چنین انسانی در حقیقت و به نزد قدما پادشاه نامیده می‌شود» (فارابی، ۱۳۵۸: ۱۵۶) و «پادشاه در نزد قدما» احتمالاً معنایی جز پادشاهان فرّه‌مند ایران باستان ندارد. آنچه فارابی دربارهٔ سیاست نوشته «فلسفهٔ سیاسی» است و آنچه در شاهنامه دربارهٔ سیاست می‌یابیم «اندیشهٔ سیاسی» است که مبتنی بر «حکمت» به معنای معرفت به امور بر مبنای خرد و فرزانگی است. «فلسفهٔ سیاسی» تأمّلات نظری دربارهٔ مناسبات قدرت بر مبنای نظامی فلسفی و «اندیشهٔ سیاسی» نظریه‌پردازی دربارهٔ مناسبات قدرت بدون لحاظ مقدّمات فلسفی است، با این توضیح که واژهٔ «اندیشه» به معنای عام شامل فلسفه و آراء و عقاید می‌شود (رک. طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۷)؛ بنابراین اصطلاح «اندیشهٔ سیاسی» در این مقاله هم شامل فلسفهٔ سیاسی فارابی و هم شامل آراء سیاسی شاهنامهٔ فردوسی می‌شود. ضمن این‌که می‌دانیم متونی همچون شاهنامه صرفاً حاوی ارزش‌های ادبی نیستند، بلکه مبلّغ اندیشه‌هایی ویژه نیز بوده‌اند.

در بررسی اندیشهٔ سیاسی در متون فلسفی و ادبی، دو پرسش مهم را می‌توان مطرح کرد: چه کسی باید حکومت کند و اقتدار سیاسی در اختیار چه کسی باشد؟ حاکم چگونه باید فرمان براند و برای دستیابی به اهداف سیاسی چگونه باید از قدرت خویش استفاده کند؟ (Morrow, 2005: 127 & 199). پاسخ به این پرسش‌ها در تاریخ اندیشهٔ سیاسی بسیار مهم است، زیرا مباحث سیاسی در متون قدیم بیشتر حول محور «پادشاه» می‌گشته است (رک. طباطبایی، ۱۳۹۵: ۸۹). در شاهنامهٔ فردوسی، مفهوم اقتدار سیاسی فقط در «سلطنت مطلقه» نمود یافته است. نظر فارابی نیز تقریباً همین است؛ با این تفاوت که در موردی استثنائی به‌نوعی از «آریستوکراسی» اشاره کرده و چنین حکومتی را نیز در شرایط ضروری شایسته دانسته است. قدرت را «توانایی فکری و عملی برای ایجاد شرایط و نتایج مطلوب» تعریف کرده‌اند (عالم، ۱۳۷۳: ۹۰) و اقتدار نیز «قدرت مشروع» است و انواعی دارد (همان: ۹۳-۱۰۴).

مشروعیت نظام‌های سیاسی نیز «به احساس التزام و تعهّد افراد نسبت به اطاعت از آن‌ها بستگی دارد» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۶) و از منابعی همچون اعتقاد به سنّت‌های دیرین یا صفات ویژه و استثنائی فرمانروا یا قانون سرچشمه گرفته است (عالم، ۱۳۷۳: ۱۰۷). در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی و آرمانشهر شاهنامهٔ فردوسی، قدرت سیاسی از نوع «اقتدار» است و این اقتدار نیز در اندیشهٔ سیاسی فارابی ترکیبی از انواع «اقتدار فرّهی و آسمانی» (بر مبنای صفات ویژه و منحصربه‌فرد فرمانروا و برگزیدگی از جانب خداوند) و «اقتدار نخبگانی» (بر مبنای شخصیت و دانش) است و در اندیشهٔ سیاسی شاهنامهٔ فردوسی ترکیبی از انواع «اقتدار فرّهی و آسمانی» و «اقتدار نیایی و سنّتی» (بر مبنای سلطنت موروثی و عرف‌های باستانی و قرارهای اجتماعی) است.

یکی از رویکردهای ادبیات تطبیقی آن است که ادبیات را در ارتباط با دیگر رشته‌های علوم انسانی و معارف بشری ازجمله فلسفه بررسی می‌کند. با این رویکرد، می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های دو متن را در موضوعی مشخّص نشان داد و علّت‌یابی کرد؛ بدون آن‌که بنا باشد تأثیرگذاری مستقیم یکی بر دیگری اثبات شود. مدینهٔ فاضلهٔ فارابی و شاهنامهٔ فردوسی دو فرآوردهٔ تاریخی‌اند و مطالعهٔ اندیشهٔ سیاسی در آن‌ها می‌تواند بخشی از تاریخ اندیشهٔ ایرانی را برای ما بازسازی و درک ما از آن را کامل‌تر کند.

فارابی در حدود سال‌های ۲۵۷ تا ۲۵۹ ق متولّد شد و در سال ۳۳۹ ق وفات یافت. فردوسی در سال ۳۲۹ ق به دنیا آمد و در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ ق از دنیا رفت. روزگار این دو مصادف است با سال‌های سلطهٔ خلفای تازی بر ممالک اسلامی ازجمله ایران و مهم‌ترین مسألهٔ سیاسی آن روزگار سلطهٔ بیگانگان تازی و ترک بر ایران بوده است. ازاین‌رو، هر دو با اندیشه و سخن خویش به مقابلهٔ فرهنگی با این وضعیت برخاسته‌اند. مشاهدهٔ بحران‌های سیاسی نقطهٔ آغاز نظریه‌پردازی دربارهٔ سیاست است و نظریه‌پردازان سیاسی پس از مشاهدهٔ بحران‌های زمانهٔ خویش، می‌کوشند جامعهٔ آرمانی سیاسی را ترسیم کنند که در زمانهٔ آن‌ها وجود ندارد، امّا در آن بحران‌های سیاسی حلّ‌وفصل شده است (رک. اسپریگنز، ۱۳۹۷: ۳۸-۴۱). اندیشهٔ سیاسی فارابی و فردوسی نیز احتمالاً با مشاهدهٔ بحران حکومت و کوشش در ارائهٔ راه‌حل برای آن تدوین شده است؛ هرچند اندیشهٔ فارابی به‌وضوح سیاسی است و فردوسی بیشتر فرهنگی و ملّی می‌اندیشیده است.

پرسش‌ها و روش پژوهش

در این مقاله، به این پرسش‌ها پاسخ داده خواهد شد: رئیس اوّل در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی و شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی چه ویژگی‌هایی دارند و چگونه فرمان می‌رانند؟ ویژگی‌ها و عملکرد فرمانروای آرمانی در این دو متن چه نسبتی با هم دارند؟ بافت مکانی و زمانی در طرح دو اندیشه چقدر نقش داشته است و جامعهٔ هدف در این دو نظریه کدام است و نیز آبشخور این نظریه‌ها را در کجا می‌توان یافت؟

برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها، ابتدا ویژگی‌ها و عملکرد رئیس اوّل مدینهٔ فاضلهٔ فارابی از دو اثر که حاوی اندیشهٔ سیاسی او هستند یعنی سیاست مدنیه (۱۳۵۸) و اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله (۱۳۶۱) و سپس ویژگی‌ها و عملکرد شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی (۱۳۹۳) از خلال داستان‌های حماسهٔ ملّی ایران و نیز سخنان فردوسی در لابه‌لای این داستان‌ها استخراج و صورت‌بندی شده و نهایتاً گزاره‌های به‌دست‌آمده با هم مقایسه و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها بررسی شده است. برای استخراج گزاره‌های مدّ نظر از متون، به‌ویژه از شاهنامه، از روش نظریهٔ زمینه‌ای استفاده کرده‌ایم؛ در این روش، داده‌های پژوهش شامل اجزائی از قبیل کلمه‌ها، عبارت‌ها، جمله‌ها و پاراگراف‌هاست و توصیف و تحلیل بر اساس استخراج این داده‌ها از متن و سپس نظم‌دادن آن‌ها انجام می‌شود (رک. استراوس و کربین، ۱۳۹۷). ما نیز به همین روش گزاره‌های مدّ نظر خود را از آثار فارابی به‌دست آوردیم و در شاهنامه نیز اجزاء داده‌ها را مصرع‌ها، بیت‌ها یا مجموعهٔ بیت‌های موقوف‌المعانی در نظر گرفتیم، استخراج و نظم‌دهی کردیم و درنهایت به توصیف و تحلیل آن‌ها پرداختیم.

پیشینهٔ پژوهش

در میان پژوهش‌هایی که تاکنون انجام شده‌اند و به‌نوعی با موضوع این مقاله ارتباط دارند، موردی که به بررسی تطبیقی ویژگی‌ها و عملکرد رئیس اوّل در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی و شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی پرداخته باشد، دیده نمی‌شود؛ هرچند پژوهش‌های زیادی انجام شده است که نویسندگان آن‌ها اندیشهٔ سیاسی فارابی و شاهنامهٔ فردوسی را به‌طور جداگانه بررسی کرده‌اند. ازجمله آثاری که به اندیشهٔ سیاسی فارابی و جایگاه او در تاریخ اندیشهٔ ایرانی پرداخته‌اند، می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: داوری‌اردکانی (۱۳۴۶، ۱۳۵۴، ۱۳۵۴، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ۱۳۸۹)، کربن (۱۳۹۵)، روزنتال (۱۳۸۷)، فیرحی (۱۳۷۸)، قادری (۱۳۸۲)، عنایت (۱۳۹۵)، پولادی (۱۳۹۶)، سجّادی (۱۳۵۴)، محقّق (۱۳۵۴)، دانش‌پژوه (۱۳۹۰)، سونگ‌یو (۱۳۹۱) و دیگران. آثاری که به‌نوعی به اندیشهٔ سیاسی یا مفاهیم و موضوعات سیاسی در شاهنامهٔ فردوسی اختصاص دارند یا در آن‌ها سخنی در این باب آمده است نیز عبارت‌اند از: ریاحی (۱۳۸۲)، راشدمحصّل (۱۳۶۸)، قائمی (۱۳۹۰)، اسلامی و بهرامی (۱۳۹۴، ۱۳۹۶)، مسکوب (۱۳۸۲)، پرهام (۱۳۷۰، ۱۳۷۷)، اعتمادمقدّم (۱۳۴۶، ۱۳۵۰)، کریستنسن (۱۳۵۰)، کندی‌ادی (۱۳۸۱)، دیویس (۱۳۹۶)، جوانشیر (۱۳۶۰)، خاتون‌آبادی (۱۳۹۱)، کسرایی (۱۳۸۶)، رستگار (۱۳۸۴)، امینی و گودرزی (۱۳۹۰)، سینایی و خطیبی‌قوژدی (۱۳۹۳)، منشادی (۱۳۸۹، ۱۳۹۱)، یاحقّی و آدینه‌کلات (۱۳۸۷) و دیگران. فقط سه پژوهشگر پیش از این در آثار خویش سخنی به‌اجمال یا اشاره‌وار در مقایسهٔ اندیشهٔ سیاسی فارابی و فردوسی آورده‌اند؛ ازجمله طباطبایی (۱۳۶۷، ۱۳۸۳، ۱۳۹۵، ۱۳۹۷) که اندیشهٔ سیاسی فارابی را در بستر تاریخ اندیشهٔ ایرانشهری بررسی کرده و در پی آن اندیشهٔ سیاسی شاهنامهٔ فردوسی را نیز در ادامهٔ این جریان آورده است و راشدمحصّل (۱۳۸۷) که آرمان رهبری در شرق را با توجّه به شاهنامهٔ فردوسی بررسی

و در ضـمن مباحث خود به مدینهٔ فاضـلهٔ فارابی نیز اشـاره‌ای کرده اسـت و نیز اصـیل (۱۳۸۱) که آرمانشـهرها را در ادبیات فارسـی برشـمرده و شـاهنامهٔ فردوسـی را در ادامهٔ مدینهٔ فاضـلهٔ فارابی بررسـی کرده اسـت. رویکرد دو پژوهش دیگر نیز شـبیه رویکرد ما در این مقاله اسـت؛ مجتبایی (۱۳۵۲) کوشـیده اسـت اتوپیای افلاطون را با شـاهنشـاهی هخامنشـی در ایران مقایسـه کند و جوکار (۱۳۸۵) مدینهٔ فاضـلهٔ فارابی را در کلّیات با آرمانشـهر سـعدی در بوسـتان مقایسـه کرده اسـت. در این پژوهش‌ها، ویژگی‌ها و عملکرد رئیس اوّل مدینهٔ فاضـلهٔ فارابی با شـاه آرمانی در شـاهنامهٔ فردوسی به‌صورت جزءبه‌جزء مقایسه نشده است، درحالی‌که ما در این مقاله کوشیده‌ایم ویژگی‌ها و عملکرد رئیس اوّل مدینهٔ فاضلهٔ فارابی را به‌صورت جزءبه‌جزء با ویژگی‌های شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی مقایسه کنیم و شاهنامه را به‌صورت یک کلّ همگن در نظر بگیریم که آرمانشهر ایرانی در آن به‌تصویر درآمده است.

۱. رئیس اوّل در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی

۱-۱. ویژگی‌ها

فارابی پس از بحث دربارهٔ مدینهٔ فاضـله و اجزا و مراتب آن و نیز مفهوم «ریاسـت» در آن، به «رئیس اوّل» می‌رسـد و عمدهٔ مباحث خود را به شرایط و خصایل رئیس اوّل اختصاص می‌دهد که عبارت‌اند از:

۱-۱-۱. وجود رئیس اوّل بر مدینهٔ فاضله تقدّم دارد؛ نخست باید رئیس اوّل مشخّص شود و در جایگاه ریاست بنشیند و سپس مدینهٔ فاضله را تشکیل و سامان دهد.

۱-۱-۲. رئیس اوّل کامل‌ترین و برترین فرد در مدینه است که باید مراحل کمال را پیموده باشد و نسبت او با افراد مدینهٔ فاضـله همان نسـبتی اسـت که خداوند با موجودات جهان هسـتی دارد؛ بنابراین افکار و رفتار همهٔ اعضای مدینهٔ فاضله باید با رعایت سلسله‌مراتب از اهداف و اغراض رئیس اوّل تبعیت کند.

۱-۱-۳. ریاسـت در مدینهٔ فاضـله همراه با هدایت و رهبری مردم اسـت و طبعاً رئیس اوّل کسـی اسـت که خود محتاج هدایت‌شـدن از سوی دیگران نباشد و کار او بر همهٔ کارهای دیگر ریاسـت داشته و شریف‌ترین آن‌ها باشد.

۱-۱-۴. رئیس اوّل همهٔ علوم و معارف را می‌داند و در امور جاری نیز حکمت دارد و می‌تواند همه چیز را ادراک کند و دربارهٔ همه چیز بیندیشـد و قدرت اسـتنباط دارد و در نتیجه احکام لازم را می‌تواند صـادر کند. «حکیم و فیلسـوف و خردمند و متعقّل کامل» اسـت؛ علم و حکمت را از طریق تعقّل به‌دسـت می‌آورد و معرفت به حقایق امور را از طریق «وحی الهی» دریافت می‌کند.

۱-۱-۵. به‌دلیل کمال انسانی به سرچشمهٔ وحی متّصل است و با عقل انسانی و معرفت عقلی و قوّهٔ تخیّل خود که به ترتیب «عقل منفعل» و «عقل مستفاد» و «محاکات» نامیده می‌شـود، حقایق را از جانب خداوند که «سـبب اوّل» نامیده می‌شـود، به‌واسـطهٔ «عقل فعّال» دریافت می‌کند و با چنین نیرویی می‌تواند

شایستهٔ مقام هدایتگری و ارشاد انسان‌ها شود. مقام ریاست اوّل با مقام نبوّت یکی است. شیوهٔ وحی به رئیس اوّل ممکن است در بیداری یا خواب یا در عالم خیال باشد.

۱-۱-۶. به‌دلیل دارابودن مقام حکمت و نبوّت، باخبر از آینده و آگاه از نهان و آشکار جهان است.

۱-۱-۷. برای هدایت مردم به‌سوی سعادت، رئیس اوّل سه ویژگی دیگر نیز دارد: نخست گفتار نیرومند و تأثیرگذار و بلیغ؛ دوم قدرت ارشاد مردم برای واداشتن آن‌ها به کارهای خوب و سامان‌دادن امور و مشخّص‌کردن وظایف و کارهای افراد؛ سوم نیروی بدنی برای جنگاوری.

۱-۱-۸. رئیس اوّل در مدینهٔ فاضله و امّت فاضله و همهٔ قسمت معمورهٔ زمین، امام و پیشوای مردم است.

۱-۱-۹. تام‌الاعضا و تندرست است.

۱-۱-۱۰. خوش‌فهم و سریع‌التّصور است.

۱-۱-۱۱. حافظهٔ قوی دارد و فراموشی به‌آسانی به او راه نمی‌یابد.

۱-۱-۱۲. فطانت و هوشمندی دارد.

۱-۱-۱۳. زبانش به‌طور کامل بر اظهار اندیشه‌های درونی‌اش با او همراهی می‌کند.

۱-۱-۱۴. دوستدار تعلیم و استفاده از آن است و سختی تعلیم او را نمی‌آزارد.

۱-۱-۱۵. بر خوردن و نوشیدن و منکوحات آزمند نیست و از لهو و لعب دوری می‌کند.

۱-۱-۱۶. دوستدار راستی و دشمن دروغ است.

۱-۱-۱۷. نفس او بزرگ و دوستدار کرامت است و خود را از همهٔ امور پست و ناپسند برتر می‌داند.

۱-۱-۱۸. ثروت و متاع جهان نزد او خوار و ناچیز است.

۱-۱-۱۹. دوستدار دادگری و دادگران و دشمن ستم و ستمگران است.

۱-۱-۲۰. بر هر کاری که انجام آن را لازم می‌داند قوی‌العزم است و با جرأت و جسارت و بدون ترس و ضعف به انجام آن اقدام می‌کند.

۱-۱-۲۱. دانا به شرایع و سنّت‌ها و روش‌هایی است که رؤسای اوّل مدینهٔ فاضله در گذشته برقرار کرده‌اند و اجراکنندهٔ آن‌هاست.

۱-۱-۲۲. کسی که شایسته و آمادهٔ مقام ریاست اوّل می‌شود، برخی ویژگی‌های مذکور را به‌طور فطری و طبیعی دارد و برخی دیگر از آن‌ها را به‌طور ارادی کسب می‌کند.

۱-۱-۲۳. اگر کسی پیدا نشود که واجد ویژگی‌های ریاست باشد و این ویژگی‌ها در دو یا چند نفر وجود داشته باشد، آن دو یا چند نفر هم‌زمان و بالاجتماع رئیس مدینهٔ فاضله هستند؛ به‌شرط آن‌که با یکدیگر هماهنگ باشند.

۱-۱-۲۴. اگر انسان‌های مختلفی هر کدام به‌تنهایی واجد همهٔ شرایط ریاست اوّل باشند، حتّی در مکان‌ها و زمان‌های مختلف، در حکم نفس واحدی هستند که راه و هدف آن‌ها یکی است. کسانی که در زمان‌های مختلف به مقام ریاست مدینهٔ فاضله می‌رسند نیز پیرو رئیس قبلی‌اند و اختلافی در میان آن‌ها نیست و همگی در حکم نفس واحد هستند؛ گویا یک پادشاه بوده که در همهٔ زمان‌ها با یک روش فرمانروایی می‌کرده و بر روش خود باقی مانده است.

۱-۲. عملکرد

در آراء فارابی، شیوهٔ حکومت رئیس اوّل مدینهٔ فاضله و درواقع کارهایی که در این مقام باید انجام دهد، عبارت‌اند از:

۱-۲-۱. رئیس اوّل پس از استقرار در جایگاه ریاست و تشکیل مدینهٔ فاضله، نظام این مدینه را بر اساس سلسله‌مراتب افراد با توجّه به مراتب فضیلت آن‌ها سامان می‌دهد و در حفظ پیوستگی و سازگاری آن می‌کوشد.

۱-۲-۲. اگر برای بخشی از نظام مدینهٔ فاضله اختلالی ایجاد شود، رئیس اوّل امداد می‌کند تا آن اختلال برطرف شود. مراقبت از این نظام وظیفهٔ همیشگی رئیس اوّل است.

۱-۲-۳. رئیس اوّل با همراهی مردم مدینهٔ فاضله در قالب یک کلّ واحد برای زدودن بدی‌ها و حصول خوبی‌ها می‌کوشد. «خوبی» و «بدی» ارادی یعنی محصول عمل انسان‌ها یا غیرارادی یعنی محصول حوادث طبیعی است. «خوبی» هر چیزی است که برای رسیدن انسان‌ها به سعادت مؤثّر است و «بدی» هر چیزی است که در این راه برای انسان‌ها زیان‌آور خواهد بود.

۱-۲-۴. رئیس اوّل «سعادت» به‌عنوان «خیر مطلق» و مقدّمات و ملزومات آن را می‌شناسد و برای رسیدن به آن می‌کوشد و این امور را به مردم نیز می‌شناساند.

۱-۲-۵. راهنمایی و سوق‌دادن مردم به‌سوی سعادت مهم‌ترین کار رئیس اوّل است، چون هدف از آفرینش انسان رسیدن به سعادت نهایی است و این سعادت بدون تشکیل مدینهٔ فاضله میسّر نمی‌شود و مدینهٔ فاضله بدون رئیس اوّل متصوّر نیست، پس رسیدن انسان‌ها به سعادت نهایی نیز بدون وجود رئیس اوّل امکان نخواهد داشت.

۲. شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی

۲-۱. ویژگی‌ها

در آرمانشهر شاهنامهٔ فردوسی، شاه آرمانی در رأس قرار دارد و باید باشد تا بتواند آرمانشهر را بسازد و رفاه و سعادت را برای مردم به ارمغان بیاورد. ویژگی‌های این شاه آرمانی عبارت‌اند از:

۲-۱-۱. نخست شاه آرمانی بر تخت فرمانروایی می‌نشیند و سپس آرمانشهر را می‌سازد[۱]. وجود شاه آرمانی بر وجود آرمانشهر ایرانی تقدّم دارد. وقتی شاه آرمانی از میان برود، آرمانشهر ایرانی نیز نابود می‌شود[۲].

۲-۱-۲. باید یکی باشد[۳]. اگر در یک مملکت دو شاه باشد، آن مملکت ویران خواهد شد[۴]. با وجود شاه آرمانی نباید دیگری فرمانروایی کند و اگر بیش از یک نفر مدّعی شاهی شوند، بزرگان صلاحیت مدّعیان شاهی را می‌آزمایند و شاه را برمی‌گزینند[۵].

۲-۱-۳. باید ایرانی باشد[۶].

۲-۱-۴. نژادگی یکی از بارزترین خصلت‌های اوست که خسرونژاد و پدر در پدر شاه است[۷]. فرمانروایی کسی که از نژاد شاهان نیست، وقتی حتّی دختری از نژاد شاهان زنده باشد، محال است[۸] و نسل شاهان آرمانی حتّی از طریق مادر باید حفظ شود[۹]. این نژادگی معمولاً باعث می‌شود که شاه آرمانی «آیین خسروان» را بداند.

۲-۱-۵. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شاه آرمانی و شاید مهم‌ترین آن‌ها داشتن «فرّه ایزدی» است که از جانب خداوند به انسان سزاوار شاهی داده می‌شود و شاه فرّه‌مند به‌وسیلهٔ آن دارای ویژگی‌های ظاهری و باطنی خاصّی است و فرمانروایی او با تأیید مردمی همراه می‌شود (رک. پورداوود، ۱۳۷۷: ۳۱۴/۲-۳۱۵؛ یاحقّی، ۱۳۸۶: ۶۰۸؛ راشدمحصّل، ۱۳۶۸: ۳۷۹؛ قائمی، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۲۴؛ اسلامی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۳۶؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۶۸۹؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۸۸۷/۱). فرّه ایزدی در چهرهٔ شاه آرمانی نمایان است. بیشتر به «خورشید» و «آفتاب» و «ماه» تشبیه شده و گاه مترادف زیبایی اوست. گاه به‌شکل غرم است که در پی شاه آرمانی می‌دود و گاه به‌شکل برگذشتن از آب بدون کشتی نمود می‌یابد. دادهٔ خداوند است[۱۰]. شاه آرمانی به‌وسیلهٔ آن اهریمن را به بند می‌کشد[۱۱]. خوبی‌ها و بهتری‌ها محصول آن است[۱۲]. شاه آرمانی مقارن تابش فرّه ایزدی از او از بدی‌ها پالوده می‌شود[۱۳]. نهاد جهان مقارن با زاده‌شدن شاه فرّه‌مند تغییر می‌کند[۱۴]. سرنوشت آسمانی با فرّه ایزدی شاه آرمانی مهربان است[۱۵] و جهان از فرّه ایزدی او پُر می‌شود[۱۶]. بیدادگری و بی‌خردی فرّه ایزدی را از بین می‌برد؛ در این صورت جهان پُر آشوب می‌شود و نظام کشور در هم می‌ریزد و مردم شورش می‌کنند و کشور ویران می‌شود[۱۷]. اگر فرّه ایزدی از شاه دور شده باشد، با پندپذیری از خردمندان به او بازمی‌گردد[۱۸].

۲-۱-۶. «گوهر» به‌معنی فضیلت‌های ذاتی و خدادادی، به تصریح فردوسی محصول «فرّه ایزدی» و خلعت خداوند به شاه آرمانی است[۱۹].

۲-۱-۷. شاه آرمانی از یک سو بنده و فرمانبردار و سپاسگزار و ستایندهٔ خداوند است و خداترسی دارد و به خداوند پناه می‌برد و قدرت را دادهٔ خداوند می‌دلند[۲۰] و مردم رابه فرمانبرداری از خداوند فرامی‌خولند[۲۱]

و در برابر خداوند مسئول و پاسخ‌گو است[۲۲] و با خداوند راز می‌گوید[۲۳] و شفیع پیروانش در نزد خداوند است[۲۴] و از سوی دیگر خداوند او را برای شاهی برانگیخته است[۲۵] که این برانگیخته‌شدن به‌ویژه از کوه می‌تواند نشانی از قدسیت مقام شاهی آرمانی (رک. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۴۸) و یک‌سانی آن با مقام نبوّت باشد؛ این گزینش الهی، هیبت و عظمت خداوند را در چهرهٔ شاه آرمانی منعکس می‌سازد (رک. ادی، ۱۳۸۱: ۵۱) و باعث می‌شود که «همچون پروردگاری به‌روی زمین عمل کند» (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۵۳).

۲-۱-۸. مهم‌ترین شکل رابطهٔ خداوند با شاه آرمانی، از طریق «سروش» است. «سروش» به معنای پیک ایزدی و حامل وحی و هاتف غیبی، فرشتهٔ پیام‌آور از سوی یزدان، مشابه جبرئیل در سنّت اسلامی و یکی از نشانه‌های سزاواری برای شاهی است (رک. یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۶۳؛ رستگارفسایی، ۱۳۸۸: ۵۵۰؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۶۹۱؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۷۸/۴). سروش با شاه آرمانی راز می‌گوید، راهنما و نجات‌دهندهٔ اوست و مژدهٔ تداوم شاهی به او می‌دهد[۲۶]. سروش در خواب یا بیداری با شاه آرمانی گفتگو می‌کند و این نشان‌دهندهٔ ارتباط مقام شاهی آرمانی با مقام پیامبری است[۲۷].

۲-۱-۹. شاه آرمانی ذات اهورایی و ضدّ اهریمنی دارد؛ خداوند را با «برترین نام» می‌خواند[۲۸] که معادل «اسم اعظم» در عربی است (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۳۵/۱) و جام جهان‌نما دارد[۲۹] که این جام نماد غیب‌دانی و پیش‌گویی و نهان‌بینی در فرهنگ ایرانی است (رک. یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۷۴؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۴۰) و قدرت شفابخشی دارد[۳۰] و جانش آسمانی است[۳۱] و به چشمهٔ آب حیات می‌رسد و زندهٔ جاودان می‌شود[۳۲] و از راه اهریمن دور است و بر اهریمن تسلّط کامل می‌یابد[۳۳].

۲-۱-۱۰. سرچشمهٔ دین است[۳۴] و شهریاری و موبدی را توأمان دارد[۳۵] و دین‌آگاه و پاک‌دین و دین‌دار و دین‌پناه و احیاگر دین است[۳۶].

۲-۱-۱۱. هرچه در سوی اوست نیکی است و هرچه در برابر اوست بدی است و او نابودکنندهٔ بدی‌ها و دور از بدی‌ها و نماد خوبی‌هاست[۳۷].

۲-۱-۱۲. قدرت هدایت مردم به‌سوی نیکی‌ها را دارد؛ شستن روان‌های مردم از تیرگی‌ها و آلودگی‌ها، بیدارکردن خفتگان و پنددادن به مردم از مصادیق این هدایتگری است[۳۸].

۲-۱-۱۳. قلمرو فرمانروایی شاه آرمانی سراسر جهان است[۳۹]. همهٔ عناصر جهان هستی به فرمانروایی او گواهی می‌دهند و از او محافظت می‌کنند[۴۰]. سزاست که شاه شاهان جهان باشد[۴۱]. جایگاهش در جهان همچون سر در تن است[۴۲].

۲-۱-۱۴. دادگری و دادگستری مهم‌ترین ویژگی اخلاقی و وظیفهٔ او در مقام فرمانروایی است[۴۳] و در مقابل، بیدادگری نکوهیده‌ترین ویژگی فرمانرواست[۴۴].

۲-۱-۱۵. خردمندی از دیگر ویژگی‌های شاه آرمانی است[۴۵]؛ گاه در شکل صفتی برای او به‌کار رفته و گاه در وصایای او به جانشینش بدان توصیه شده است. بیش‌ترین بهره از خرد در جهان نصیب شاه آرمانی است[۴۶].

۲-۱-۱۶. هنر در معنای «فضیلت و کمال و لیاقت و کفلیت و تولنایی فوق‌العادهٔ جسمی و روحی» (لغتنامهٔ دهخدا) ویژگی دیگر شاه آرمانی است؛ کسی که می‌خواهد به مقام شاهی برسد باید هنرهای شاهانه شامل آداب رزم و بزم و شکار و سخن‌گفتن و دادگری و خردمندی و اندیشه و پرهیزکاری و دین و ستودگی و شرم و... را بیاموزد و در آن‌ها سرآمد شود[۴۷].

۲-۱-۱۷. شاه آرمانی شجاع و دلیر است[۴۸]؛ این ویژگی وقتی در کارزار بیان می‌شود، در شکل جنگاوری و کین‌خواهی و دفاع از ایران‌زمین ظهور می‌یابد و به پیروزی می‌انجامد.

۲-۱-۱۸. مردم‌داری با مفاهیم و مصادیقی همچون دهش[۴۹]، بخشندگی[۵۰]، بخشایندگی[۵۱]، پرهیز از گرفتن و کشتن مردم[۵۲]، تأمین زندگی درویشان[۵۳]، بی‌آزاری[۵۴]، چشم‌نداشتن به ثروت مردم و پاسبانی از آن[۵۵]، داددادن دادخواهان[۵۶]، خانه‌ساختن برای بی‌خانمان‌ها[۵۷]، شادداشتن زیردستان[۵۸]، پناه‌بودن برای مردم[۵۹]، مهربانی و گشاده‌رویی با مردم[۶۰]، مردم‌پذیری[۶۱]، تأمین رضایت مردم[۶۲]، بردباری[۶۳]، هواداری مستمندان[۶۴] و... از ویژگی‌های شاه آرمانی است.

۲-۱-۱۹. شاه آرمانی خشم و مهر توأمان دارد و حدّ اعتدال را بر مبنای خردمندی نگه می‌دارد[۶۵].

۲-۱-۲۰. اشراف به آداب سخن‌گفتن و سخن‌شنیدن دارد[۶۶].

۲-۱-۲۱. واجد فضایلی همچون بایستگی و شایستگی و فرزانگی[۶۷]، راست‌گویی[۶۸]، پارسایی و روشن‌دلی و پاک‌تنی و ستودگی و پرهیزکاری[۶۹]، آزرم و شرم و آهستگی[۷۰]، فرهیختگی و فرهنگ‌جویی[۷۱]، رادی و آزادگی و جوانمردی[۷۲]، دانش و هوش و اندیشه و بیداری[۷۳]، سخاوت[۷۴]، صلح‌طلبی[۷۵]، مراقب تن و تندرستی[۷۶]، برمنشی[۷۷] در معنای داشتن منش والا و بلندهمّتی و مناعت طبع (رک. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۳۴)، یادگیری و داشتن حافظهٔ قوی[۷۸] و یکی‌بودن دل با زبان[۷۹] است.

۲-۱-۲۲. دور از رذایلی همچون دروغ‌گویی[۸۰]، تندخویی و خشم و کینه و بدگمانی و عیب‌جویی و آز و پیمان‌شکنی[۸۱]، ثروت‌اندوزی و مال‌دوستی و دل به دنیا بستن[۸۲]، پیشدستی در جنگ[۸۳] و ریاکاری[۸۴] است و در آمیزش با زنان زیاده‌روی نمی‌کند[۸۵].

۲-۲. عملکرد

کارهایی که شاه آرمانی به روایت شاهنامهٔ فردوسی بر عهده دارد، عبارت‌اند از:

۲-۲-۱. تمدّن‌سازی نخستین کار اوست. پس از پدیدارشدن شاه آرمانی، شهرها به‌وجود می‌آیند و مدنیت شکل می‌گیرد؛ جانداران گرد او جمع می‌شوند و او نخستین اجتماع را تشکیل می‌دهد[۸۶] و با کشف سودمندی‌های جهان[۸۷]، شهری به‌سان بهشت می‌سازد[۸۸] که در آن انواع امکانات رفاهی فراهم است و ویرانی‌ها را آبادان می‌کند[۸۹]. وجود این شهرها نیز به وجود شاه آرمانی وابسته است؛ به‌شکلی که اگر شاهی آرمانی از میان برود، شهرها نابود خواهند شد[۹۰].

۲-۲-۲. آیین خسروان را بنیان می‌نهد[۹۱]، از آن محافظت می‌کند و آن را به شاهان بعدی انتقال می‌دهد[۹۲]. این آیین مجموعهٔ قوانینی در موضوع تربیت شاهان و آیین کشورداری است. شاهانی که آیین فرمانروایی نهاده‌اند اندک‌اند و فرمانروایان دیگر باید به آیین آن‌ها فرمان برانند و آن را زنده نگه دارند[۹۳].

۲-۲-۳. نظام اجتماعی ویژهٔ ایران را مبتنی بر نژاد و فضل و تخصّص افراد و تقسیم کار و وظایف تشکیل می‌دهد و از آن محافظت می‌کند و در صورت نیاز بازسازی و احیای آن بر عهدهٔ اوست[۹۴]. در این نظام، شاه آرمانی در رأس قرار دارد و پس از او پهلوانان و موبدان که عمدتاً هم‌معنای رایزنان خردمند هستند و سپس بقیهٔ گروه‌های اجتماعی در نظام مشخّصی قرار می‌گیرند. البته شاه آرمانی به همهٔ افراد طبقات گوناگون اجتماعی به‌عنوان اعضای ملّت به یک چشم می‌نگرد[۹۵]. برهم‌زدن این نظام و رعایت‌نکردن حدود آن گناه بسیار بزرگی است[۹۶] و باعث آشوب و نابودی جامعه می‌شود. وقتی شاهی آرمانی نابود شود نیز این نظام اجتماعی در هم خواهد ریخت[۹۷].

۲-۲-۴. از یک سو مجازات بدکاران بر اساس فرمان خداوند[۹۸]، دفاع از کشور در برابر دشمنان[۹۹] و به‌طورکلی دورکردن بدی‌ها از مردم و از سوی دیگر محافظت از جان و مال مردم و شاد و راضی نگه‌داشتن آن‌ها و به‌طورکلی خوبی‌خواستن برای مردم از کارهای شاه آرمانی است[۱۰۰].

۲-۲-۵. شاه آرمانی جایگاه خود را در رأس آرمانشهر حفظ می‌کند[۱۰۱] و نام بلند و نیک از خود به‌یادگار می‌گذارد[۱۰۲].

۲-۲-۶. یگانگی شاه آرمانی و ویژگی‌های منحصربه‌فرد ذاتی و اکتسابی او منافاتی با لزوم مشورت‌گرفتن از خردمندان ندارد. شاه آرمانی به وجود موبد و وزیر و پهلوان و فیلسوف برای رایزنی نیاز دارد تا اندیشهٔ خود را بیازماید و در جهانداری توفیق بیشتری یابد[۱۰۳].

۳. نتیجه‌گیری

در مقایسهٔ ویژگی‌ها و عملکرد رئیس اوّل در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی و شاه آرمانی در شاهنامهٔ فردوسی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی را می‌توان یافت که در جدول‌های زیر به آن‌ها اشاره می‌شود.

جدول ۱: شباهت‌ها

مدینهٔ فاضلهٔ فارابی	*شاهنامهٔ* فردوسی
تقدّم وجود رئیس بر مدینهٔ فاضله؛ نخست رئیس مستقر می‌شود و سپس مدینهٔ فاضله را تشکیل می‌دهد.	تقدّم وجود شاه آرمانی بر آرمانشهر؛ نخست شاه آرمانی پدیدار می‌شود و سپس آرمانشهر ایرانی را تشکیل می‌دهد.
رئیس اوّل کامل‌ترین و برترین انسان است.	شاه آرمانی شاه شاهان جهان است.
جایگاه رئیس در مدینه مثل جایگاه خداوند در جهان هستی است.	شاه آرمانی همچون پروردگاری به‌روی زمین است و همهٔ عناصر عالم هستی به فرمانروایی او گواهی می‌دهند.
رئیس اوّل دانش و معرفت و حکمت و خرد دارد.	شاه آرمانی خردمندی و دانش و اندیشه دارد.
رئیس اوّل حقایق را از طریق وحی الهی دریافت می‌کند.	شاه آرمانی با سروش دیدار می‌کند و از او راز می‌شنود.
مقام ریاست اوّل با مقام نبوّت یکسان است.	شاهی آرمانی و پیغمبری دو نگین در یک انگشترند.
رئیس اوّل باخبر از آینده و آگاه از نهان و آشکار جهان است.	شاه آرمانی غیب‌دان و پیش‌گو و نهان‌بین است و جام جهان‌نما دارد.
رئیس اوّل گفتار نیرومند و بلیغ و تأثیرگذار دارد.	شاه آرمانی اشراف به آداب سخن‌گفتن و گفتار تأثیرگذار دارد.
رئیس اوّل قدرت جنگاوری دارد.	شاه آرمانی جنگاور و کین‌خواه است.
رئیس اوّل امام و پیشوای مردم است.	شاه آرمانی سرچشمهٔ دین است.
رئیس اوّل تندرست و تام‌الاعضاست.	شاه آرمانی از تن مراقبت می‌کند و از ناتندرستی می‌پرهیزد.
رئیس اوّل خوش‌فهم است.	شاه آرمانی اشراف به آداب سخن‌شنیدن دارد.
رئیس اوّل حافظه‌ای قوی دارد.	شاه آرمانی یادگیر است.
رئیس اوّل هوشمند و فطن است.	شاه آرمانی هوش و اندیشه دارد.
رئیس اوّل دوستدار تعلیم است و از سختی آن آزرده نمی‌شود.	شاه آرمانی هنرهای شاهانه را نزد پهلوانان بزرگ می‌آموزد.
رئیس اوّل به منکوحات آزمند نیست و از لهو و لعب دور است.	شاه آرمانی از زیاده‌روی در معاشرت جنسی با زنان می‌پرهیزد.
رئیس اوّل دوستدار راستی و دشمن دروغ است.	شاه آرمانی دوستدار راستی و دشمن دروغ است.

رئیس اوّل کرامت نفس و بلندی طبع دارد.	شاه آرمانی برمنش و بلندهمّت است.
رئیس اوّل متاع دنیا را خوار می‌شمرد.	شاه آرمانی دل به دنیا نمی‌بندد و ثروت را خوار می‌شمرد.
رئیس اوّل دوست‌دار دادگری و دشمن ستمگری است.	شاه آرمانی دادگر است و از ستم‌کردن می‌پرهیزد.
رئیس اوّل قوی‌العزم و شجاع و نترس است.	شاه آرمانی در شجاعت و دلیری از همه برتر است.
رئیس اوّل دانا به شرایع و سنّت‌های رؤسای اوّل پیشین است.	شاه آرمانی دانا به آیین خسروان است.
برخی ویژگی‌های رئیس اوّل فطری و ذاتی و برخی ویژگی‌های دیگر او ارادی و از راه تعلیم است.	شاه آرمانی هنرها را از راه تعلیم می‌آموزد و گوهر او فضیلت ذاتی و خدادادی است.
رئیس اوّل مدینهٔ فاضله را تأسیس می‌کند و نظام این مدینه را بر اساس مراتب فضیلت افراد سامان می‌دهد.	شاه آرمانی تمدّن می‌سازد و نظام اجتماعی ویژهٔ ایران را بنیان می‌نهد.
رئیس اوّل برای رفع اختلال‌های احتمالی در نظام مدینهٔ فاضله می‌کوشد.	شاه آرمانی از نظام اجتماعی ویژهٔ ایران مراقبت می‌کند تا آسیبی نبیند.
رئیس اوّل با همراهی مردم برای زدودن بدی‌ها و حصول خوبی‌ها می‌کوشد.	شاه آرمانی بدی‌ها را از مردم دور می‌کند و برای آن‌ها خوبی می‌خواهد.
رئیس اوّل سعادت را می‌شناسد، به مردم می‌شناساند و آن‌ها را به‌سوی سعادت سوق می‌دهد.	شاه آرمانی راهنمای مردم به‌سوی راه روشن است.

جدول ۲: تفاوت‌ها

مدینهٔ فاضلهٔ فارابی	*شاهنامهٔ* فردوسی
حکومت شورایی از رؤسا مجاز است اگر ویژگی‌های لازم ریاست در یک نفر جمع نشود.	اگر در یک جامعه دو یا چند نفر فرمانروایی کنند، محصول آن جز تباهی و نابودی جامعه نخواهد بود.
–	لزوم ایرانی‌بودن شاه آرمانی
–	لزوم نژادگی شاه آرمانی
–	لزوم داشتن فرّه ایزدی
–	لزوم حفظ مقام و شأن شاهی آرمانی و کوشیدن برای به‌یادگارگذاشتن نام نیک
–	لزوم رایزنی با وزیر خردمند

دیدیم که علاوه بر شباهت‌های زیاد، تفاوت‌هایی در این میان دیده می‌شود. فارابی جواز حکومت شورایی از نخبگان را در یک وضعیت خاص صادر کرده است؛ درحالی‌که در شاهنامهٔ فردوسی بر لزوم یکی‌بودن شاه آرمانی تأکید شده است. ایرانی‌بودن و نژادگی و داشتن فرّه ایزدی لازمه‌های شاهی آرمانی در شاهنامه است، امّا این سه موضوع در اندیشهٔ فارابی جایی ندارد. ایران در کانون توجّه شاهنامه است؛ درحالی‌که اندیشهٔ فارابی در ساحت کلّیات جهان هستی و مسائل مربوط به نوع انسان است و محدود به جغرافیا نیست. نام نیک نیز در شاهنامه اهمّیت زیادی دارد و یکی از آرمان‌ها به‌شمار می‌آید، امّا تصریحی به آن در آراء فارابی نیست. همچنین فارابی در ساختار مدینهٔ فاضله جایی برای وزیر و مشاور در نظر نگرفته و خصایل رئیس اوّل را برای فرمانروایی کافی دانسته است؛ درحالی‌که رایزنان جایگاه بسیار مهمّی در شاهنامه دارند. با این حال، ویژگی‌ها و عملکرد مشترکی که فارابی و فردوسی برای فرمانروای آرمانشهر مطرح می‌کنند، سیمای فرمانروایی مطلوب را برای ما ترسیم می‌کند که در یک سو به‌زبان فلسفه و در سوی دیگر به‌زبان ادبیات در قالب حماسهٔ ملّی ایران بیان شده و نیز راه‌حلّی برای بحران حاکمیت یعنی سلطهٔ بیگانگان ترک و تازی بر ایران و جهان اسلام است.

فارابی که در ماوراءالنّهر متولّد شد، به بغداد و حرّان رفت و درنهایت رحل اقامت در دربار حمدانیان شام افکند، به‌نوعی با گسترهٔ جهان اسلام ارتباط داشت و بحران‌های سیاسی جهان اسلام در قرن‌های سوم و چهارم هجری را درک کرد؛ بحران‌هایی که به رهبری جهان اسلام مربوط می‌شود و از یک سو چنان‌که پژوهشگران گفته‌اند، برخاسته از وفات آخرین نایب امام دوازدهم شیعیان و از سوی دیگر، بحران‌های سیاسی مربوط به خلفای عبّاسی است. او اگرچه با «مدینهٔ فاضله» آغاز می‌کند، بحث «امّت فاضله» و «معمورهٔ ارض» را نیز مطرح می‌کند. «مدینه» و «شهر» واحد سیاسی فلسفهٔ سیاسی یونان به‌ویژه در آراء افلاطون است و فارابی نیز همین واحد را برای آغاز طرح خویش در نظر می‌گیرد. «معمورهٔ ارض» نیز برخاسته از نوعی نگاه آرمان‌گرایانه و جهان‌شمول است. امّا وقتی او «امّت فاضله» را مطرح می‌کند، به‌نظر می‌رسد که بحران سیاسی امّت اسلامی را در نظر دارد و بر اساس آن نظریه‌پردازی کرده است. در سوی دیگر، فردوسی اهل توس است که در قرن چهارم هجری کانون کوشش‌های فرهنگی و سیاسی برای احیای اندیشهٔ ایران باستان بوده است. او آغاز سلطنت شاهان تورانی‌تبار در ایران را نیز دیده و آن را به‌شکل یک بحران سیاسی در نظر آورده است و شاهنامه محصول کوشش‌های او و دیگران با هدف نظریه‌پردازی برای احیای فرهنگی و سیاسی ایرانشهر است که در رأس آن «شاه آرمانی ایرانی» قرار دارد؛ بنابراین می‌توان گفت که جامعهٔ هدف در نظریهٔ سیاسی فارابی همان امّت اسلامی و در شکل آرمان‌گرایانهٔ خود گسترهٔ جهان است و جامعهٔ هدف در اندیشهٔ سیاسی فردوسی همان ایران فرهنگی در گسترهٔ زبان فارسی است. فارابی در تدوین نظریهٔ خویش از منابعی همچون آراء افلاطون، منابع اسلامی و اندیشهٔ ایرانشهری (به‌اعتبار تصریحی که دربارهٔ شباهت «رئیس اوّل» با شاهان باستانی دارد و نیز به این اعتبار که افلاطون نیز در فلسفهٔ سیاسی خویش به شاهان

هخامنشی توجّه داشته است) بهره برده است. امّا منابع فردوسی همان خداینامه‌ها و منابع دیگری از ایران باستان است که مهم‌ترین منابع اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری‌اند؛ بنابراین بعید نیست شباهت‌های دو نظریه برآمده از اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری و تفاوت‌های آن دو برآمده از تفاوت در منابع دیگر باشند. با این حال، ازآنجاکه شباهت‌ها بیشتر از تفاوت‌هاست، به‌نظر می‌رسد وجه ایرانی هر دو نظریه بر وجوه دیگر آن غلبه دارد. همچنین می‌توان گفت جمع آراء فارابی و فردوسی دربارهٔ فرمانروای آرمانی، همان آرمان فرمانروایی در طول تاریخ ایران است که از قرن چهارم هجری‌قمری تا پیش از دوران جدید، در متون مختلف مدّ نظر لندیشمندان ایرانی بوده و کمال مطلوب شاهی در متونی است که به‌نوعی می‌توان آن‌ها را مرتبط با اندیشهٔ سیاسی در ایران دانست.

یادداشت‌ها

۱. گیومرت پدیدار می‌شود، جانداران گرد او می‌آیند و نخستین اجتماع شکل می‌گیرد.

۲. «نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر» (۱۰۹۶/۲).

۳. «چو مهتر یکی گشت شد رای راست» (۵۰۰/۲).

۴. «همان چون به یک شهر دو کدخدای/ بود بوم ایشان نماند به جای» (۷۳۹/۲).

۵. «گرانمایگان را همی خواندند/ بد ایوان چپ و راست بنشاندند/ زوان برگشادند فرزانگان/ که ای سرفرازان و مردانگان/ از این نامداران فرّخ‌نژاد/ که دارید رسم پدرشان به یاد/ که خواهید بر خویشتن پادشا/ که دانید از این دو جوان پارسا...» (۷۳۸/۲-۷۳۹).

۶. «نه بیگانه زیبای افسر بود» (۸۶۵/۲).

۷. «پسر تاج یابد همی از پدر» (۶۲۶/۲).

۸. «بدیشان چنین گفت سام سوار/ که این کی پسندد ز من کردگار/ که چون نوذری از نژاد کیان/ به تخت کیی بر کمر بر میان/ به شاهی مرا تاج باید بسود/ محال است و این کس نیارد شنود.../ اگر دختری از منوچهرشاه/ بر این تخت زر بر شدی با کلاه/ نبودی جز از خاک بالین من/ بدو شاد گشتی جهان‌بین من» (۱۶۰/۱).

۹. دارا به اسکندر می‌گوید: «ز من پاک‌تن دختر من بخواه/ بدارش بد آرام در پیشگاه.../ چو پرودهٔ شهریاران بود/ به رای افسر نامداران بود/ مگر زو ببینی یکی نامدار/ کجا نو کند نام اسپندیار.../ کند تازه آیین لهراسپی/ بماند پی دین گشتاسپی» (۲۶۰/۲).

۱۰. «که فرّ کیی ایزد او را سپرد» (۷۵/۱).

۱۱. «که دارد به فرّ اهرمن را به بند» (۱۰۸۶/۲).

۱۲. «به فرّ تو گفتا همه بهتری‌ست» (۱۴۲/۱).

۱۳. «چن آن شاه پالوده گشت از بدی/ بتابید از او فرّه ایزدی» (۱۸/۱).

۱۴. «خجسته فریدون ز مادر بزاد/ جهان را یکی دیگر آمد نهاد» (۳۳/۱).

۱۵. «به فرّ جهاندار کسری، سپهر/ دگرگونه‌تر شد بد آیین و مهر» (۷۱۴/۲).

۱۶. «جهان پر شد از فرّه ایزدی» (۷۱۵/۲).

۱۷. وقتی کاوس فرّه ایزدی خود را از دست داد، «از ایران پراگنده شد رنگ و بوی/ سراسر به ویرانی آورد روی» (۴۲۷/۱).

۱۸. «ز دستور پاکیزه و راهبر/ درفشان شود شاه را گاه و فر» (۶۵۳/۱).

۱۹. «گهر آن‌که از فرّ یزدان بود» (۴۵۱/۱).

۲۰. «ابا این هنرها یکی بنده‌ام/ جهان‌آفرین را ستاینده‌ام.../ کز او تاج و تخت است و زومان سپاه/ بدومان امید و بدومان پناه» (۹۶/۱-۹۵) و «جهاندار کز وی نترسد بد است» (۲۶۵/۲).

۲۱. نوشین‌روان به مردم می‌گوید: «شما دل به فرمان یزدان پاک/ بدارید و از ما مدارید باک/ که اوی است بر پادشا پادشا/ جهاندار و پیروز و فرمانروا» (۶۳۳/۲).

۲۲. «ز داد و ز بیداد و شهر و سپاه/ بپرسد خداوند خورشید و ماه» (۲/ ۷۳۷).

۲۳. «که با پاک‌یزدان یکی راز داشت» (۱۸۳/۱).

۲۴. «چو من بگذرم زین فرومایه خاک/ بخواهم شما را ز یزدان پاک» (۹۰۸/۱).

۲۵. «که یزدان پاک از میان گروه/ بینگیخت ما را از البرزکوه» (۴۷/۱).

۲۶. «شب تیره از رنج نغنود شاه/ بدان گه که برزد سر از برج ماه/ بخفت اوی و روشن‌روانش نخفت/ که اندر جهان با خرد بود جفت/ چنان دید در خواب کو را به گوش/ نهفته بگفتی خجسته‌سروش/ که ای شاه نیک‌اختر نیک‌بخت/ بسوده بسی یاره و تاج و تخت/ اگر زین جهان تیز بشتافتی/ کنون آنچه جستی همه یافتی» (۸۹۳/۱).

۲۷. «نگر خواب را بیهده نشمری/ یکی بهره دانَش ز پیغامبری/ به‌ویژه که شاه جهان بیندش...» (۶۵۹/۲).

۲۸. «بدان برترین نام یزدانش را/ بخواند و بپالود مژگانش را» (۱۳/۱).

۲۹. «یکی جام بر کف نهاده نبید/ بدوی اندرون هفت کشور پدید/ نشان و نگار سپهر بلند/ همه کرده پیدا چه و چون و چند/ ز ماهی به جام اندرون تا بره/ نگاریده پیکر همه یک‌سره/ چو کیوان و بهرام و هرمزد و تیر/ چو ناهید و شید از بر و ماه زیر/ همه بودنی‌ها بدوی اندرا/ بدیدی جهاندار افسونگرا/ نگه کرد پس جام بنهاد پیش/ بدید اندر او بودنی کمّ و بیش» (۶۶۰-۶۶۱/۱).

۳۰. «یکی مُهره بد خستگان را امید» و «رسیده به میراث نزدیک شاه» (۷۸۹/۱).

۳۱. «به تن زنده‌پیلی به جان جبرئیل» (۷۸۴/۱).

۳۲. کیخسرو به چشمهٔ آب حیات می‌رسد و زندهٔ جاودان می‌شود.

۳۳. «که من دورم از راه و فرمان دیو» (۸۹۸/۱) و «برفت اهرمن را بد افسون ببست» (۱۸/۱).

۳۴. «از آن جایگه برگرفتند کیش» (۱۲/۱).

۳۵. «همم شهریاری و هم موبدی» (۲۱/۱) و «برادر شود شهریاری و دین» (۳۹۵/۲).

۳۶. «چن آیین شاهان به جای آوریم/ بدان را به دین خدای آوریم» (۴۰/۲).

۳۷. «یکی آن‌که گفتی زمانه منم/ بد و نیک او را بهانه منم» (۷۷۳/۲).

۳۸. «روان را سوی روشنی ره کنم» (۲۱/۱) و «شدی مردم خفته بیدار از اوی» (۱۰۲۷/۲) و «همی پندشان داد و کرد آفرین» (۴۷/۲).

۳۹. «زمین هفت کشور به شاهی مراست» (۳۹۰/۲).

۴۰. «چنان بُد که روزی یکی تندباد/ برآمد غمی گشت از او رشنواد/ یکی رعد و باران با برق و جوش/ زمین پر از آب آسمان پر خروش.../ غمی گشت از آن کار داراب نیز/ ز باران همی‌جست راه گریز/ نگه کرد ویران یکی جای دید/ میانش یکی طاق برپای دید.../ بر آن طاق آزرده بایست خفت/ چو تنها تنی بود بی یار و جفت/ سپهبد همی گرد لشگر بگشت/ از این طاق آزرده اندرگذشت/ ز ویران خروشی به گوش آمدش/ کز آن سهم جای خروش آمدش/ که ای طاق آزرده هشیار باش/ بر این شاه ایران نگه‌دار باش.../ چنین گفت با خویشتن رشنواد/ که این بانگ رعد است اگر تندباد/ دگر باره آمد ز ویران

خروش/ که ای طاق چشم خرد را مپوش/ که در توست فرزند شاه اردشیر/ ز باران مترس این سخن یادگیر/ سه بار این هم آوازش آمد به گوش/ شگفتی دلش تنگ زآن خروش.../ برفتند و گفتند کای خفته مرد/ از این خواب بر خاک بیدار گرد/ چو دارا بد اسپ اندر آورد پای/ هم آن‌گاه طاق اندر آمد ز جای» (۲/۲۳۱-۲۳۲).

۴۱. فرستادهٔ قیصر به بهرام گور می‌گوید: «اگر باژ خواهی ز قیصر سزاست/ که دستور تو بر جهان پادشاست» (۲/۵۵۴).

۴۲. «جهان چون تن و شهریاران سرند» (۲/۷۷۳).

۴۳. «جهان روشن و پادشا دادگر/ ز گردون نیابی فزون زین هنر» (۲/۷۲۴).

۴۴. «چنین هم چو شد شاه بیدادگر/ جهان زو شود پاک زیر و زبر» و «بر او بر پس از مرگ نفرین بود» (۲/۴۴۵).

۴۵. «نگه کن که خود تاج با سر چه گفت/ که با مغزت ای سر خرد باد جفت» (۱/۸۸۴).

۴۶. «چو پیدا شد این راز گردنده دهر/ خرد را ببخشید بر چار بهر/ چو نیمی از آن بهره‌ی پادشاست/ که فرّ و خرد پادشا را سزاست/ دگر بهره‌ی مردم پارسا/ سه‌دیگر پرستنده‌ی پادشا.../ کنون از خرد بهره‌ای ماند خُرد/ که دانا ورا بهر دهقان شمرد/ خرد نیست با مردم ناسپاس/ نه آن را که او نیست یزدان‌شناس» (۲/۸۸۲).

۴۷. «تهمتن ببردش به زاولستان/ نشستنگهش ساخت در گلستان.../ هنرها بیاموختش سربه‌سر/ بسی رنج برداشت وآمد به بر/ سیاوش چنان دید کاندر جهان/ همانند او کس نبود از مهان» (۱/۳۰۶).

۴۸. «شب تار جوینده‌ی کین منم/ همان آتش تیز برزین منم/ خداوند شمشیر و زرّینه کفش/ فرازنده‌ی کاویانی درفش/ فروزنده‌ی تیغ و برّنده میغ/ به کین اندرون جان ندارم دریغ» (۱/۹۵).

۴۹. «به داد و دهش تنگ بستش کمر» (۱/۱۵).

۵۰. «به بخشندگی همچو دریای نیل» (۲/۷۰۲)

۵۱. «در تنگ زندان‌ها باز کرد/ به هر کس درم دادن آغاز کرد» (۲/۵۷۷).

۵۲. «گرفتن نیارست و کشتن کسی» (۱/۱۸۳)

۵۳. «هر آن کس کجا باز ماند ز خورد/ نیابد همی توشه از کارکرد/ چراگاهشان بارگاه من است/ هر آن کس که آید سپاه من است» (۱/۱۹۸).

۵۴. «بی‌آزاری از شهریاران نکوست» (۲/۷۷۷).

۵۵. «کسی کو بمیرد نباشدش خویش/ وز او چیز ماند از اندازه بیش/ به درویش بخشم نیارم به گنج/ نبندم دل اندر سرای سپنج» (۲/۴۷۸) و «نگهبان گنج کهان و مهان» (۲/۴۰۰).

۵۶. «دهم داد آن کس که او داد خواست» (۲/۴۷۹).

۵۷. «به هر سو فرستاد پس موبدان/ بی‌آزار و بیداردل بخردان.../ بدان تا کسی را که بی خانه بود/ نبودش نوا بخت بیگانه بود/ همان تا فراوان شود زیردست/ خورش ساخت با جایگاه نشست» (۲/۳۸۸).

۵۸. «دل زیردستان بدو شاد بود» (۲/۳۸۹).

۵۹. «جهان سربه‌سر در پناه من است» (۲/۳۷۳).

۶۰. «هر آن کس که باشد از ایرانیان/ ببندد بدین بارگه بر میان/ بیابد ز ما گنج و گفتار گرم/ چو باشد پرستنده با رای و شرم» (۲/۶۲۳) و

«نباید که بر زیردستان ما/ز دهقان و از درپرستان ما.../که تابنده خور جز به داد و به مهر/ بتابد بر ایشان ز خمّ سپهر» (۶۲۶/۲).

۶۱. «بیامد بر شاه مردم‌پذیر...» (۴۸۶/۲).

۶۲. «بنالد یکی کهتر از رنج من/ مبادا سر و افسر و گنج من» (۵۰۶/۲).

۶۳. «نگر تا نباشی جز از بردبار/ که تیزی نه خوب آید از شهریار» (۷۹۷/۲).

۶۴. «غریبان که بر شهرها بگذرند/ چماننده پای و لبان ناچرند/ دل از عیب صافی و صوفی به نام/ به درویشی اندر دلی شادکام/ ز خواهندگان نامشان سر کنید/ شمار اندر آغاز دفتر کنید/ هر آن کس که هست از شما مستمند/ کجا یافت از کارداران گزند/ دل و پشت بیدادگر بشکنید/ همه بیخ و شاخش ز بن برکنید» (۲۶۲/۲-۲۶۳).

۶۵. «هر آن کس که باشد خداوند گاه/ میانجی خرد را کند بر دو راه» و «نه تیزی نه سستی به کار اندورن» (۴۰۷/۲).

۶۶. «هر آن‌گه که شد پادشا کژّ گوی/ ز کژّی شود شاه پیغاره‌جوی/ سخن را بباید شنیدن نخست/ چو دانا شود پاسخ آید درست» (۶۰۵/۲).

۶۷. «جهان را چو باران به بایستگی/ روان را چو دانش به شایستگی» (۳۳/۱) و «نه زو پرهنرتر به فرزانگی» (۶۲۸/۲).

۶۸. «نگوید سخن پادشا جز که راست» (۱۶۰/۲).

۶۹. «نباید که باشد مگر پارسا» و «سخن‌گوی و روشن‌دل و پاک‌تن» (۵۷/۱) و «چه نیکوست پرهیز با تاجدار» (۶۷۴/۲).

۷۰. «دل آزرم‌جوی و زوان گرم‌گوی» (۸۰/۱) و «از هوش و دل و شرم و گفتار اوی» (۳۳۹/۱) و «به بالا و دیدار و آهستگی» (۳۴۷/۱).

۷۱. «جهاندار بیدار فرهنگ‌جوی/ بماند همه ساله با آبروی» (۷۹۷/۲).

۷۲. «ز شاهان کسی چون سیاوش نبود/ چون او راد و آزاد و خامش نبود» (۴۰۵/۱) و «جوانمردی و رای و آواز نرم» (۴۱۷/۲).

۷۳. «هشیوار و با سنگ و بسیاردان» (۲۴۴/۲) و «خردمند و بیدار و دانا بود» (۴۵۳/۲) و «تو را دانش و رای و هوش است و فر» (۵۵۱/۲).

۷۴. «چو بر گاه بودی درافشان بُدی» (۴۰۵/۱).

۷۵. «چو پیروز گردی ز بن خون مریز» و «تو زینهارده باش و کینه مدار» (۳۸۷/۲).

۷۶. «نگهدار تن باش و آن خرد» (۳۹۴/۲).

۷۷. «بیاموخت فرهنگ و شد برمنش» (۲۲۹/۲).

۷۸. «سراینده‌ی دانش و یادگیر» (۴۰۰/۲).

۷۹. «همان راست دارم دلم با زوان» (۴۷۸/۲).

۸۰. «دروغ ایچ کی درخورد با مهی» (۵۵/۱).

۸۱. «بنه خشم و کین چون شوی پادشا» (۳۹۶/۲) و «تو عیب کسان هیچ گونه مجوی» (۳۹۶/۲) و «بنه کینه و دور باش از هوا» (۴۰۶/۲) و «نگر تا نگردد به گرد تو آز» (۴۰۶/۲) و «سپهبد کجا گشت پیمان‌شکن/ بخندد بر او نامدار انجمن» (۴۰۷/۲).

۸۲. «سر تخت شاهان بپیچد سه کار» و «سه‌دیگر که با گنج خویشی کند/ به دینار کوشد که بیشی کند» (۳۹۵/۲).

۸۳. «کسی کو نبندد به جنگت میان/ چنان کن که از تو نیابد زیان» (۶۹۶/۱).

۸۴. «مکن رادی و داد هرگز به روی» (۷۷۴/۲).

۸۵. روزبه وزیر دربارهٔ بهرام گور می‌گوید: «نیابد همی سیری از خفت‌وخیز/ شب تیره زو جفت گیرد گریز/ شبستان مر او را فزون از سد است/ شهنشاه از این باره باشد بد است» (۵۱۹/۲–۵۲۰).

۸۶. «دد و دام و هر جانور کش بدید/ ز گیتی به نزدیک او آرمید» و «از آن جایگه برگرفتند کیش» (۱۲/۱).

۸۷. «هر آن چیز کاندر جهان سودمند/ کنم آشکارا گشایم ز بند» (۱۷/۱).

۸۸. «بسی شهر کردم بسی باره‌ها» (۱۵۷/۱) و «بیاراست شهری به‌سان بهشت» (۳۶۹/۱).

۸۹. «بکوشید و ویرانی آباد کرد» (۵۰۰/۲).

۹۰. «نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر» (۱۰۸۳/۲).

۹۱. «چنین گفت کآیین تخت و کلاه/ کیومرت آورد و او بود شاه» (۱۱/۱).

۹۲. «به نوذر در پندها برگشاد/ سخن‌های نیکو همی کرد یاد/ ز گرد آفریدون و هوشنگ شاه/ همان از منوچهر زیبای گاه» (۱۶۱/۱)

۹۳. بهرام گور دربارهٔ پدرانش که شاه بوده‌اند می‌گوید: «به دین و خرد رهنمای من‌اند» (۴۷۷/۲).

۹۴. «ز هر پیشه‌ای انجمن کرد مرد/ بدین اندرون پنجهی نیز خورد/ گروهی که آتوربان خوانی‌اش/ به رسم پرستندگان دانی‌اش.../ صفی بر دگر دست بنشاندند/ همی نام تیشتاریان خواندند/ کجا شیرمردان جنگاورند/ فروزنده‌ی لشکر و کشورند.../ بسودی سه‌دیگر گُرُه را شناس/ کجا نیست از کس بر ایشان سپاس/ بکارند و ورزند و خود بدروند/ به گاه خورش سرزنش نشنوند.../ چهارم که خوانند اهتوخشی/ هم از دست‌ورزان با سرکشی/ کجا کارشان همگنان پیشه بود/ روانشان همیشه پر اندیشه بود.../ از این هر یکی را یکی پایگاه/ سزوار بگزید و بنمود راه» (۲۲/۱).

۹۵. «سپاهی و شهری مرا یک‌سر است» (۱۹۷/۱).

۹۶. «هر آن کس که او سوی بالا نگاه/ کند گردد اندیشه‌ی او تباه» (۱۰۲۷/۲)

۹۷. «شود بنده‌ی بی هنر شهریار/ نژاد و بزرگی نیاید به کار» (۱۰۸۳/۲–۱۰۸۶)

۹۸. «چو بیداد جوید یکی زیردست/ نباشد خردمند و یزدان‌پرست» و «مکافات یابد بدان بد که کرد» (۶۲۳/۲).

۹۹. «ز کشور کنم دور بدخواه را» (۱۰۷۵/۲).

۱۰۰. «جهاندار نپسندد از ما ستم/ که باشیم شادان و دهقان دژم» (۶۳۴/۲).

۱۰۱. «نخواهم که جوید کسی مهتری» (۸۰۳/۲).

۱۰۲. «ز تو نام باید که ماند بلند» (۴۶۴/۱).

۱۰۳. «مزن رای جز با خردمند مرد» (۴۰۸/۲) و «اگرچند باشد سرافراز شاه/ به دستور گردد دل‌آرای گاه» (۷۶۷/۲).

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). دفتر خسروان (برگزیدهٔ شاهنامهٔ فردوسی). تهران: سخن.

ادی، سموئل کندی. (۱۳۸۱). آیین شهریاری در شرق. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران: علمی‌فرهنگی.

اسپریگنز، توماس. (۱۳۹۷). فهم نظریه‌های سیاسی. ترجمهٔ فرهنگ رجایی. تهران: آگه.

استراوس، انسلم و کربین، جولیت. (۱۳۹۷). مبانی پژوهش کیفی؛ فنون و مراحل تولید نظریهٔ زمینه‌ای. ترجمهٔ ابراهیم افشار. تهران: نشر نی.

اسلامی، روح‌الله؛ بهرامی، وحید. (۱۳۹۴). «پدیدارشناسی سیاسی فرّه در اوستا و شاهنامه». پژوهشنامهٔ علوم سیاسی. سال دهم. شمارهٔ چهارم. پاییز. صص ۷-۴۰.

ـــــــــــــــــــ. (۱۳۹۶). «فرّه‌مندی در شاهنامهٔ فردوسی و بحران جانشینی». پژوهشنامهٔ علوم سیاسی. سال سیزدهم. شمارهٔ اوّل. زمستان. صص ۴۵-۷۲.

اصیل، حجت‌الله. (۱۳۸۱). آرمانشهر در اندیشهٔ ایرانی. ویراست دوم. تهران: نشر نی.

اعتمادمقدّم، علیقلی. (۱۳۴۶). پادشاهی و پادشاهان از دیدهٔ ایرانیان بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. ادارهٔ فرهنگ عامه.

ـــــــــــــــــــ. (۱۳۵۰). آیین شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.

امینی، علی‌اکبر؛ گودرزی، عقیل. (۱۳۹۰). «دیالکتیک و عناصر بنیادین اندیشه‌های سیاسی فردوسی». پژوهشنامهٔ روابط بین‌الملل. دورهٔ ۴. شمارهٔ چهاردهم. بهار. صص ۹-۲۷.

پرهام، باقر. (۱۳۷۰). «مبانی و کارکردهای شهریاری در شاهنامه و اهمّیت آن در سنجش خرد سیاسی در ایران». ایران‌نامه. شمارهٔ ۳۷. زمستان. صص ۹۸-۱۲۱.

ـــــــــــــــــــ. (۱۳۷۷). با نگاه فردوسی؛ مبانی نقد خرد سیاسی در ایران. ویراست دوم با چند گفتار تازه. تهران: مرکز.

بشیریه، حسین. (۱۳۸۰). آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری). تهران: مؤسّسهٔ پژوهشی نگاه معاصر.

پورداود، ابراهیم. (۱۳۹۴). یشت‌ها. ۲ جلد. تهران: اساطیر.

پولادی، کمال. (۱۳۹۶). تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران و اسلام. تهران: مرکز.

جوانشیر، ف.م. (۱۳۶۰). حماسهٔ داد؛ بحثی در محتوای سیاسی شاهنامهٔ فردوسی. انتشارات حزب تودهٔ ایران.

جوکار، نجف. (۱۳۸۵). «جامعهٔ آرمانی در نگاه فارابی و سعدی». مجلّهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دورهٔ بیست‌وپنجم. شمارهٔ سوم. پیاپی ۴۸. پاییز. صص ۶۹-۸۴.

خاتون‌آبادی، افسانه. (۱۳۹۱). کیخسرو آرمانشاه ایرانیان. تهران: جهان کتاب.

خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۹۳). یادداشت‌های شاهنامه. ۳ جلد. تهران: مرکز دایره‌المعارف اسلامی. مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.

دانش‌پژوه، محمّدتقی. (۱۳۹۰). «اندیشهٔ کشورداری نزد فارابی». فارابی‌شناسی (گزیدهٔ مقالات). به‌اهتمام میثم کرمی. تهران: حکمت. صص ۹۳-۱۳۰.

داوری‌اردکانی، رضا. (۱۳۴۶). «بحثی در آثار سیاسی فارابی». مجلّهٔ معارف اسلامی (سازمان اوقاف). شمارهٔ چهارم. آبان. صص ۶۵-۷۰.

______________. (۱۳۵۴). «معنی سیاست در نظر فارابی». ابونصر فارابی (مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی). تهران: انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. صص ۷-۱۳.

______________. (۱۳۵۴). فلسفهٔ مدنی فارابی. تهران: انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر. مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی.

______________. (۲۵۳۶). فارابی مؤسّس فلسفهٔ اسلامی. انجمن شاهنشاهی فلسفهٔ ایران.

______________. (۱۳۸۹). فارابی فیلسوف فرهنگ. تهران: سخن.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۴). لغتنامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دیویس، دیک. (۱۳۹۶). حماسه و نافرمانی. ترجمهٔ سهراب طاوسی. تهران: ققنوس.

راشدمحصّل، محمّدرضا. (۱۳۶۸). «فر و فرّه در شاهنامه». مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد. سال بیست‌وسوم. شمارهٔ سوم و چهارم. پاییز و زمستان. صص ۳۵۷-۳۸۶.

______________. (۱۳۸۷). «آرمان رهبری در شرق». فصلنامهٔ پاژ. سال اوّل. شمارهٔ چهارم. زمستان. صص ۱۱۷-۱۳۴.

رستگار، نصرت‌الله. (۱۳۸۴). «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی». آینهٔ میراث. دورهٔ جدید. سال سوم. شمارهٔ دوم. تابستان. صص ۹-۴۰.

رستگارفسایی، منصور. (۱۳۸۸). فرهنگ نام‌های شاهنامه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

روزنتال، اروین‌آیزاک‌یاکوب. (۱۳۸۷). اندیشهٔ سیاسی اسلام در سده‌های میانه. ترجمهٔ علی اردستانی. تهران: قومس.

ریاحی، محمّدامین. (۱۳۸۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سجّادی، سیّدجعفر. (۱۳۵۴). «فارابی بین مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون و نظام اجتماعی اسلام». ابونصر فارابی (مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی). تهران: انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. صص ۳۱-۳۷.

سونگ‌یو، دال. (۱۳۹۱). «فیلسوف‌پیامبر به‌عنوان زمامدار آرمانی در اندیشهٔ سیاسی ایران میانه». مجلّهٔ پژوهش‌های فلسفی کلامی دانشگاه قم. سال سیزدهم. شمارهٔ سوم. بهار. صص ۱۲۳-۱۴۰.

سینایی، وحید؛ خطیبی‌قوژدی، محمّد. (۱۳۹۳). «مفاهیم، کارگزاران و سامان سیاسی در شاهنامهٔ فردوسی». پژوهشنامهٔ علوم سیاسی. سال نهم. شمارهٔ دوم. بهار. صص ۷۵-۱۰۰.

طباطبایی، سیّدجواد. (۱۳۶۷). درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

______________. (۱۳۸۳). زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران. ویرایش جدید. تهران: کویر.

______________. (۱۳۹۵). درآمدی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران. تهران: کویر.

______________. (۱۳۹۷). خواجه نظام‌الملک طوسی؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران. تهران: مینوی خرد.

عالم، عبدالرّحمن. (۱۳۷۳). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.

عنایت، حمید. (۱۳۹۵). نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام. با تصحیح و مقدّمهٔ صادق زیباکلام. تهران: روزنه.

فارابی، ابونصر محمّد. (۱۳۵۸). سیاست مدنیّه. ترجمه و تحشیه از سیّدجعفر سجّادی. تهران: انجمن فلسفهٔ ایران.

ـــــــــــــ. (۱۳۶۱). اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله. ترجمه و تحشیه از سیّدجعفر سجّادی. تهران: طهوری.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. ۲ جلد. پیرایش جلال خالقی‌مطلق. تهران: سخن.

فیرحی، داود. (۱۳۷۸). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نشر نی.

قائمی، فرزاد. (۱۳۹۰). «تحلیل انسان‌شناختی اسطورهٔ فر و کارکردهای آن در شاهنامهٔ فردوسی و اساطیر ایران». جستارهای ادبی. سال چهل‌وچهارم. شمارهٔ سوم. پاییز. صص ۱۱۳-۱۴۸.

قادری، حاتم. (۱۳۸۲). اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران. تهران: سمت.

کربن، هانری. (۱۳۹۵). تاریخ فلسفهٔ اسلامی. ترجمهٔ سیّدجواد طباطبایی. ویراست دوم با تجدید نظر کامل در ترجمه و مقدّمه. تهران: مینوی خرد.

کریستنسن، آرتور. (۱۳۵۰). کارنامهٔ شاهان در روایات ایران باستان. ترجمهٔ باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات کمیتهٔ استادان شورای جشن دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در دانشگاه تبریز.

کسرایی، محمّدسالار. (۱۳۸۶). «اندیشهٔ سیاسی فردوسی». فصلنامهٔ تخصّصی علوم سیاسی. سال چهارم. شمارهٔ هفتم. صص ۲۱۳-۲۳۴.

مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.

محقّق، مهدی. (۱۳۵۴). «اشاره‌ای به تأثیر فارابی در دیگران». ابونصر فارابی (مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی). تهران: انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. صص ۶۰-۶۷.

مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۲). «جهانداری و پادشاهی در شاهنامه». ایران‌نامه. سال بیست‌ویکم. شمارهٔ سوم. صص ۲۱۷-۲۵۰.

منشادی، مرتضی. (۱۳۸۹). «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه؛ تلاش برای بازتولید هویت ملّی ایرانیان». فصلنامهٔ مطالعات ملّی. سال یازدهم. شمارهٔ اوّل. صص ۳۷-۵۶.

ـــــــــــــ. (۱۳۹۱). «بررسی چیستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه». پژوهشنامهٔ علوم سیاسی. سال هفتم. شمارهٔ سوم. تابستان. صص ۱۱۵-۱۴۶.

یاحقّی، محمّدجعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

یاحقّی، محمّدجعفر؛ آدینه‌کلات، فرامرز. (۱۳۸۷). «زمینه‌های اجتماعی فروپاشی حکومت ساسانی بر اساس شاهنامهٔ فردوسی». زبان و ادبیات فارسی (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی). سال شانزدهم. شمارهٔ ۶۰. بهار ۱۳۸۷. صص ۱۵۵-۱۷۶.

Morrow, John. (2005). *History of Western Political Thought*, second edition, NewYork, Palgrave Macmillan, 2005.